

فصل ۳۵

جلد سوم، بخش پنجم، فصل ۳۵ سرمایه: کارل مارکس
تایپ و تنظیم: سایت کمونیستهای انقلابی
مترجم: ف. فرخی

فلز قیمتی و نرخ مبادلات ارزی

۱- حرکت ذخیره طلا

در رابطه با انباشت اسکناس در دوره های کساد باید متذکر شد که این تکراری است از گنج سازی فلزات قیمتی آنطور که در اوقات آشفتگی در جوامع پیش پا افتاده قدیمی مرسوم بود. قانون ۱۸۴۴، از این موضع که میخواید تمام فلزات قیمتی موجود در کشور را به وسیله گردش مبدل نماید، در تأثیراتش جالب توجه است؛ آن تلاش دارد که خروج طلا را با انقباض وسایل گردش و ورود طلا را با انبساط وسایل گردش معادل نماید. از این طریق تجربتاً خلاف آن باثبات رسید. بااستثناء یک مورد که ما بزودی بآن اشاره خواهیم کرد، میزان اسکناسهای در گردش بانک انگلیس از ۱۸۴۴ هرگز به آن ماکزیمی که بانک حق انتشارش را داشت نرسید. و از طرف دیگر بحران ۱۸۵۷ ثابت کرد که این ماکزیم تحت شرایطی معین کفایت نمیکند. از ۱۳ تا ۳۰ نوامبر ۱۸۵۷ بطور میانگین روزانه £ ۴۸۸۸۳۰ بیشتر از ماکزیم در گردش بود (B.A ۱۸۵۸ ص ۱۱). ماکزیم قانونی در آن زمان £۱۴۴۷۵۰۰۰ بعلاوه ذخیره فلزی در زیر زمین بانک بود.

در مورد خروج و ورود فلز قیمتی نکات زیر قابل اشاره اند:

اولاً: از یک سو باید بین حرکات رفت و برگشتی فلز در ناحیه ای که هیچ تولیدی از طلا و نقره ندارد و از سوی دیگر جریان طلا و نقره از محل تولیدشان به کشورهای مختلف دیگر و توزیع این اضافه در بین آنها تفکیک قائل شد.

قبل از تأثیرگذاری معادن طلائی روسیه، کالیفرنیا و استرالیا، از آغاز این قرن واردات تنها برای جایگزینی سکه های کهنه شده، مصرف عمومی بعنوان مواد تزئینی و صادرات نقره به آسیا کفایت میکرد.

از آنزمان اولاً صادرات نقره به آسیا بدلیل معاملات آمریکا و اروپا با آسیا بطور فوق العاده ای افزایش یافت. نقره صادر شده از اروپا غالباً توسط افزوده ای از طلا جایگزین میشد. مضاف بر این بخشی از طلائی جدیداً وارد شده توسط گردش پول داخلی جذب میشد. تخمین زده میشود که تا ۱۸۵۷ تقریباً ۳۰ میلیون طلا به گردش داخلی انگلیس افزوده شد^{۱۴}. در ضمن حد متوسط ذخیره های فلزی در تمام بانکهای مرکزی اروپا و آمریکا از ۱۸۴۴ افزایش داشت. همزمان در دوره رکود متعاقب هراس و اضطراب، بدلیل خارج شدن و عدم تحرک حجم عظیمی از سکه های طلا از گردش داخلی، توسعه در گردش پول داخلی منتج به رشد سریعتر ذخایر بانکی شد. دوماً؛ بین کشورهایی که تولید کننده طلا و نقره نیستند فلزات قیمتی مدام در جریان آمد و شدن هستند، همان کشور دائماً آنرا وارد و همچنین دائماً صادر میکند. از آنجاییکه اغلب فقط تحرکات نوسانی و عمدتاً موازی همدیگر را خنثی میکنند، لذا این تنها سنگینی تعادل حرکت به این یا آن طرف است که تعیین میکند که نهایتاً آیا جریان بخارج یا بداخل بوقوع میپیوندد. اما به این دلیل، تا آنجا که به نتیجه مربوط میشود، تداوم و مسیر اساساً موازی هر دو حرکت نادیده گرفته میشود. همیشه فقط اینگونه تعبیر میگردد که اضافه واردات و اضافه صادرات فلز قیمتی تنها اثریست از و بیانی ست برای رابطه بین واردات و صادرات کالاها، حال آنکه آن همزمان نمایانگر رابطه بین واردات و صادرات خود فلز قیمتی، مستقل از مبادله کالا، نیز میباشد.

سوماً؛ تفوق واردات بر صادرات یا بر عکس بطور کلی توسط افزایش یا تقلیل ذخیره فلز بانکهای مرکزی اندازه گیری میشود. کم و زیادی دقت این مقیاس طبیعتاً در اساس بستگی دارد به اینکه سیستم بانکی کلاً به چه میزانی تمرکز یافته است. زیرا این به آن بستگی دارد که فلزات قیمتی انباشت شده در بانکهای باصطلاح ملی تا چه میزان کلاً نماینده ذخیره فلز ملی میباشد. اما اگر فرض گرفته شود که مورد اینچنین باشد در نتیجه آن مقیاس دقیق نیست، زیرا یک واردات اضافی، تحت بعضی شرایط توسط گردش داخلی و رشد مصرف طلا و نقره برای اشیاء زینتی جذب میشود؛ اما

۱۴ - اینکه این چگونه بروی بازار پول تأثیر میگذاشت را اظهارات زیرین و نیومارک نشان میدهند؛ [B.A 1857] [1859] در اواخر ۱۸۵۳ اذهان عمومی بطور قابل ملاحظه ای پریشان بود، و در سپتامبر آن سال بانک انگلیس در سه وهله تنزلیش را افزایش داد ... در اوایل اکتبر عموم به درجه قابل ملاحظه ای مضطرب و هراسان بودند، این اضطراب و هراس به میزان وسیعی قبل از اواخر نوامبر فرو نشانده شد، و بعنوان پیامدی از ورود تقریباً ۵۰۰۰۰۰۰ £ فلز قیمتی از استرالیا تقریباً بطور کامل بر طرف شد همین در پائیز ۱۸۵۴ وقتی که در اکتبر و نوامبر تقریباً ۶۰۰۰۰۰۰ £ فلز قیمتی رسید، رخ داد. همین پدیده دوباره در پائیز ۱۸۵۵، که ما اکنون واقفیم که دوره ای از تحریک و هراس بود، زمانیکه در سه ماهه سپتامبر، اکتبر و نوامبر تقریباً ۸۰۰۰۰۰۰ £ فلز قیمتی فرا رسید، اتفاق افتاد؛ و سپس در اواخر سال قبل، ۱۸۵۶، می بینیم که دقیقاً همان چیز در حال وقوع است. من برآستی میتوانم به تجربه تک تک اعضای کمیته رجوع دهم که آیا ما خود را به این عادت نداده ایم که در هر اوضاع خراب مالی راه حل طبیعی و کامل را در فرارسیدن کشتی ای از طلا بیابیم

در ضمن زیرا بازپس کشیدن سکه های طلا برای گردش داخلی میتواند کاهش یابد حتی بدون یک افزایش همزمان صادرات.

چهارم؛ وقتی که حرکت کاهش یابنده برای مدت طولانی پی ادامه می یابد، صادرات فلز، شکل جریان بخارج (drain) را به خود میگیرد، بگونه ای که کاهش به مثابه گرایش حرکت ظهور میکند و ذخیره فلزی بانک را بطور قابل ملاحظه ای به زیر پایه متوسط آن، بطرف حد اقل متوسط این ذخیره میکشاند. این حد اقل کم و بیش بطور تصادفی معین شده است، از آنجاییکه آن از طریق وضع قانون در مورد داشتن پشتوانه برای پرداخت نقد با اسکناس و غیره در هر مورد بخصوص بشکل مختلفی تعیین میشود. در باب حدود کمی پی که اینچنین جریان بخارجی میتواند در انگلیس بخود بگیرد نیومارک در مقابل BA ۱۸۵۷ گواهی شماره ۱۴۴۹ چنین میگوید:

« بنا به تجربه بسیار نا محتمل است که جریان بخارج فلز قیمتی که با هر نوسانی در تجارت خارجی بوجود می آید بخواهد به بالای £ ۳۰۰۰۰۰۰ یا £ ۴۰۰۰۰۰۰ برسد.»

در ۱۸۴۷ پائین ترین سطح ذخیره طلای بانک انگلیس در ۲۳ اکتبر کاهش £ ۵۱۹۸۱۵۶ را در مقایسه با ۲۶ دسامبر ۱۸۴۶ نشان میداد و در مقایسه با بالاترین سطح در ۱۸۴۶ (۲۹ اکتبر) کاهش بالی بر £ ۶۴۵۳۷۴۸ را.

پنجم؛ تعیین ذخیره فلز باصطلاح بانکهای ملی، هر چند تعیینی که بهیچوجه نمیتواند بتنهایی تنظیم کننده اندازه گنجینه فلزی باشد زیرا که این میتواند منحصرأ با فلج شدن تجارت داخلی و خارجی رشد کند، سه جنبه دارد: ۱- صندوق ذخیره ای برای پرداختهای بین المللی به بیانی دیگر صندوق ذخیره ای از پول جهانی ۲- صندوق ذخیره ای برای گردش فلز داخلی متناوباً منبسط و منقبض شونده ۳- صندوق ذخیره ای برای پرداخت ها و برای تسعیر پذیری اسکناسها (چیزیکه به عملکرد بانک مربوط است و هیچ ربطی به عملکرد پول بمثابه پول ندارد). بدین صورت صندوق ذخیره ای میتواند همچنین از هر وضعیتی که با هر یک از این سه عملکرد سر و کار داشته باشد مورد تأثیر قرار گیرد؛ بنا براین به مثابه صندوق بین المللی {میتواند} از طریق موازنه پرداختی {مورد تأثیر قرار گیرد}، صرف نظر از اینکه این توسط چه فاکتورهایی تعیین میگردد و صرف نظر از هر رابطه ای که با موازنه تجاری داشته باشد؛ {میتواند} بمثابه صندوق ذخیره ای برای گردش فلزی داخلی از طریق بسط یا محدودیت این آخری {مورد تأثیر قرار گیرد}؛ عملکرد سوم، بعنوان صندوق ضمانتی، مسلماً حرکات مستقل ذخیره فلز را تعیین نمیکند، اما دوگانه عمل میکند. اگر اسکناسهایی انتشار یابند که جای پول فلزی را در گردش داخلی بگیرند (همچنین شامل سکه های نقره در آن کشورهایی که نقره مقیاس ارزشی است) در آن صورت عملکرد شماره ۲ صندوق ذخیره حذف میگردد. و بخشی از فلز قیمتی که در خدمت این وظیفه بود، مرتباً به خارج راه می یابد. در این مورد سکه های فلزی جهت گردش داخلی باز پس کشیده نمیشوند و از این طریق همزمان تقویت

موقت ذخیره فلز از طریق بی حرکت کردن بخشی از سکه فلزی در گردش حذف می‌گردد. در ضمن: اگر تحت هر شرایطی یک حد اقل از گنجینه فلزی میبایست برای باز پرداخت سپرده ها و تسعیر پذیری اسکناسها کنار گذاشته شود، این بشیوه مختص خود نتیجه یک جریان بخارج یا جریان بداخل طلا را متأثر خواهد کرد؛ این آن بخش از گنجینه فلزی را متأثر میکند که بانک تحت هر شرایطی موظف به نگهداری آن است، یا آن بخشی را { متأثر میکند } که آن {بانک} در بعضی مواقع بعنوان بلااستفاده مترصد خلاص شدن از آن است. در یک گردش کاملاً فلزی و یک سیستم بانکی متمرکز، بانک نیز ناچار است که ذخیره فلزی خود را بعنوان ضمانتی برای باز پرداخت سپرده های خود تلقی کند، و با یک جریان بخارج فلز هراس و اضطرابی بسان آنچه در هامبورگ در ۱۸۵۷ اتفاق افتاد، میتواند رخ دهد.

ششماً؛ شاید باستثناء ۱۸۳۷ بحران واقعی همیشه تازه بعد از تغییر جهت نرخ ارز بروز میکند، یعنی زمانی که واردات فلز قیمتی نسبت به صادرات آن دوباره دست بالا میگیرد.

در ۱۸۲۵ ورشکستگی واقعی بعد از پایان جریان بخارج طلا بروز کرد. در ۱۸۴۷ جریان بخارج طلا در آپریل اتمام یافت و ورشکستگی در اکتبر آمد. در ۱۸۵۷ جریان بخارج طلا به کشورهای بیگانه در اوایل نوامبر پایان یافت و ورشکستگی تازه بعداً در نوامبر فرا رسید.

این بوضوح در بحران ۱۸۴۷ آشکار می‌گردد که جریان بخارج طلا پیش از این در پائیز بعد از اینکه باعث یک پیش بحران نسبتاً معتدل شد، تمام شده بود و بحران کسب و کار واقعی تازه در اکتبر بروز کرد.

گواهی های زیرین در مقابل کمیته محرمانه لردها برای مضیقه تجاری ۱۸۴۸

{secret committee of the House of lords on commercial distress}

ارائه شده اند، گواهی ها تازه در ۱۸۵۷ بچاپ رسیدند (همچنین بعنوان C.D ۱۸۴۸/۱۸۵۷ نقل شده اند):

گواهی توک {Tooke}:

« در آپریل ۱۸۴۷ رکودی بوقوع پیوست که به بیانی صریح، به یک وضعیت هراس و اضطراب {panic} همانند بود اما نسبتاً کوتاه مدت بود و با هیچ ورشکستگی تجاری بی همراه نبود. در اکتبر رکود بسیار شدید تر از هر موقعی در آپریل بود و تقریباً تعداد بیشماری ورشکستگی رخ داد.» (۲۹۹۶) .-« در آپریل نرخهای ارز، بخصوص با آمریکا، ما را وادار کرد که حجم قابل ملاحظه ای طلا را به مثابه پرداخت واردات فوق العاده بزرگ، صادر کنیم؛ فقط با تلاش بسیار بود که بانک توانست جریان بخارج را متوقف کرده و نرخ ها را بالا بکشد.» (۲۹۹۷)-« در اکتبر نرخهای ارز بنفع انگلیس بودند. » (۲۹۹۸)-« تغییرات در نرخهای ارز در هفته سوم آپریل شروع شده بود.» (۳۰۰۰)-« در ژولای و اگوست نوسان داشتند؛

از آغاز آگوست به بعد همیشه بنفع انگلیس بودند.» (۳۰۰۱) - جریان بخارج طلا در آگوست» نتیجه تقاضا برای گردش داخلی بود. [۳۰۰۳].

ج. موریس {J. Morris} رئیس بانک انگلیس:
هر چند نرخهای ارز از آگوست ۱۸۴۷ به بعد بنفع انگلیس بودند و از این بابت جریان طلا بدخل بود، با این حال اندوخته فلزی بانک کاهش داشت.

«۲۲۰۰۰۰۰ £ به مثابه پیامدی از تقاضای داخلی بدرون کشور ریخته شد.» (۱۳۷) - این از یک سو با افزایش اشتغال کارگران در ساختمان راه آهن ها و از سوی دیگر با « وضعیتی که بانکداران میل دارند که خود را در هنگامه بحران با طلا تأمین کنند» توضیح داده میشود. (۱۴۷).

پالمر {Palmer} رئیس سابق و از ۱۸۱۱ مدیر بانک انگلیس:
«۶۸۴» در تمام طول دروه از اواسط آپریل ۱۸۴۷ تا آن روز که بند محدود کننده در قانون ۱۸۴۴ معلق گردید، نرخهای ارز مبادلاتی بنفع انگلیس بودند.»

جریان بخارج فلز که در آپریل ۱۸۴۷ باعث ایجاد یک اضطراب مالی مجزا شد، در اینجا بسان همیشه فقط یک منادی بحران بود و قبل از اینکه بحران بروز کند تغییر جهت داده بود. در ۱۸۳۹ در ارتباط با یک رکود شدید در کسب و کار، جریان بخارج شدید فلز بوقوع پیوست - برای گندم و غیره - اما بدون بحران و اضطراب مالی.

هفتماً؛ همینکه قوای بحرانهای عمومی تحلیل رفت، طلا و نقره - صرفنظر از جریان بدخل جدید فلز قیمتی از طرف کشورهای تولید کننده - دوباره به همان تناسبهایی که قبلاً که بعنوان گنجینه بخصوص کشورهای مختلف در هنگامه تعادل موجود بود خود را، تقسیم میکند. تمام شرایط دیگر بکنار، میزان نسبی اش در هر کشور توسط نقش آن کشور در بازار جهانی تعیین میگردد.

آن از کشوری که بیشتر از سهم معمول خود دارد به سمت کشورهای دیگر جریان می یابد؛ این تحرکات جریان بدخل و بخارج فقط توزیع آغازین ذخیره ارزشی را در بین ممالک مختلف مجدداً ایجاد میکند. این توزیع مجدد توسط تأثیر شرایطی چند میانجی میشود که در بررسی نرخ ارز به آنها خواهیم پرداخت. هنگامیکه توزیع نرمال دوباره برقرار شد - و از این زمان ببعد - بدو یک رشد و سپس دوباره جریان بخارج آغاز میگردد] بدیهی است که این جمله آخر فقط برای انگلیس به مثابه مرکز بازار مالی دنیا معتبر است. ف. انگلس]

هشتماً؛ جریان بخارج فلز غالباً علامتی است از یک تغییر در وضعیت تجارت خارجی و خود این تغییر مجدداً اختطاری است در مورد اینکه اوضاع دوباره برای یک بحران مهیا شده است.^{۱۵}

^{۱۵} - بعقیده نیومارک جریان بخارج طلا به کشورهای بیگانه سه دلیل دارد:

۱ - دلایل کاملاً کسب و کاری یعنی اگر واردات بزرگتر از صادرات باشد همانطور که در ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۴ و مجدداً در ۱۸۴۷ بود - اصولاً یک واردات غله عظیم؛ ۲ - بمنظور تهیه وسایل سرمایه گذاری سرمایه انگلیسی در کشورهای خارجی همانند ۱۸۵۷ برای راه آهن در هند ۳ - برای مصرف قطعی در بخارج بسان ۱۸۵۳ و ۱۸۵۴ بمنظور اهداف جنگی در خاور.

نهما؛ موازنه پرداختی میتواند برفع آسیا در مقابل اروپا و آمریکا باشد.^{۱۶}

واردات فلز قیمتی غالباً در دو دوره بوقوع می پیوندند. از یک سو در فاز اول با نرخ بهره پایین که در پی بحران می آید و نشانی است از محدودیت تولید؛ و سپس در فاز دوم وقتی که نرخ بهره افزایش می یابد ولی هنوز به سطح متوسط خود نرسیده است. همین فاز است که در آن جریان برگشت سهولت انجام میگیرد، اعتبار بازرگانی عظیم است و لذا تقاضا برای سرمایه استقرای متناوب با توسعه تولید رشد نمیکند. در هر دو فاز که سرمایه استقرای نسبتاً وافر است، می بایست آن مازاد سرمایه که به شکل طلا و نقره یافت میشود یعنی به شکلی که در وهله نخست فقط میتواند بعنوان سرمایه استقرای عمل کند، نرخ بهره را و از آنجا تمام اتمسفر کسب و کار را جداً تحت تأثیر قرار دهد.

از سوی دیگر، جریان بخارج، صدور شدید فلزات قیمتی مدام رخ خواهد داد، تا زمانی که برگشتهای دیگر جریان ندارند، بازارها اشباع اند و کامیابی ظاهری تنها از طریق اعتبارات حفظ میگردد؛ یعنی تا زمانی که پیش از این تقاضای بسیار زیادی برای سرمایه استقرای موجود است و لذا نرخ بهره پیش از این حد اقل به سطح متوسط خود رسیده است. تحت چنین شرایطی، که دقیقاً در جریان بخارج فلز قیمتی بازتاب می یابد، اثر بیرون کشیدن مستمر سرمایه، بشکلی که مستقیماً به مثابه سرمایه پولی استقرای ظاهر میشود، به میزان قابل توجهی تشدید میگردد. این می بایستی اثر مسقیم روی نرخ بهره داشته باشد. اما افزایش نرخ بهره بجای محدود کردن مبادلات اعتباری آنها را گسترش میدهد و باعث فشار زیاد بر تمام امکاناتشان میگردد. لذا این دوره قبل از ورشکستگی می آید.

از نیومارک سؤال میشود (B.A. ۱۸۵۷)

«۱۵۲۰» اما آیا حجم براتهای در گردش با نرخ تنزیل افزایش می یابد؟- بنظر می آید اینچنین باشد. «-۱۵۲۲» در دوره های کاملاً عادی، دفتر کل ابزار واقعی معاوضه است؛ اما وقتی مشکلی بوجود میآید، مثلاً وقتی تحت شرایطی که من اشاره کردم افزایشی در نرخ تنزیل بانک رخ میدهد... نتیجتاً مبادلات بطور طبیعی به برات کشیدن ها مبدل میشوند؛ این براتها نه تنها به مثابه مدرک قانونی برای مبادله ای که صورت گرفته، مناسب ترند، بلکه همچنین بمنظور عملی کرن خریدها در جاهای دیگر نیز مناسب ترند، و آنها بویژه بعنوان وسیله اعتباری که با آن میتوان سرمایه بیاداشت مناسبند.»

^{۱۶} - ۱۹۱۸. نیو مارک « اگر هند و چین در هم آمیخته شوند، اگر مبادلات بین هند و استرالیا و از آن مهمتر مبادلات بین چین و ایالات متحده بحساب آورده شوند، جاییکه معاملات سه وجهی است و تعدیلات از طریق ما صورت میگیرند... در نتیجه کاملاً صحیح است که موازنه تجاری نه تنها بر علیه انگلیس بلکه علیه فرانسه و علیه ایالات متحده بوده است.» (B.A. ۱۸۵۷)

از این گذشته، آنگاه که بانک بدلیل شرایطی تهدید کننده، نرخ تنزیلش را بالا ببرد- احتمال این هست که بانک همراه با این، موعد براتهایی را که باید توسط آن تنزیل گردند کوتاه نماید- هراس عمومی بی از بالا رفتن تدریجی این بر پا میشود. لذا هر کس و بیشتر از همه متقلب اعتبارات میکوشد که آینده را نزول کند و در هر زمان تا آنجا که میتواند بیشترین وسیله اعتباری را برای خود فراهم کند. لذا دلایل یاد شده نشان میدهند که این کمیت محض فلز قیمتی وارد یا صادر شده نیست که اینچنین عمل میکند، بلکه آن در وهله اول از طریق خصیصه ویژه فلز قیمتی به مثابه سرمایه در شکل پول اثر میکند و ثانیاً بعنوان پری عمل میکند که وقتی روی ترازو گذاشته شد، برای کج کردن کفه ترازو به یک سو کفایت میکند؛ کارساز است زیرا در شرایطی دخیل است که هر گونه فزونی در این یا آن سمت نتیجه ساز میباشد. بدون این دلایل کاملاً توضیح ناپذیر می بود که چگونه یک جریان بخارج طلا مثلاً ۸ - ۵ میلیون پوند استرلینگی- و این حدیست که تا به امروز تجربه شده است- بتواند هیچگونه تأثیر محسوسی داشته باشد؛ این افزایش یا کاهش ناچیز سرمایه، که حتی در مقابل ۷۰ میلیون پوند استرلینگ طلایی که بطور متوسط در انگلیس در گردش است، بی اهمیت جلوه میکند، حجمی است که در مقام مقایسه با تولیدی به وسعت آنچه در انگلیس است واقعاً گم میشود^{۱۷}. اما این دقیقاً تکامل سیستم اعتباری و بانکی است که از یک سو تمایل به قرار دادن تمام سرمایه پولی در خدمت تولید دارد (و یا تبدیل همه درآمدهای پولی به سرمایه، چیزی که همان معنی میدهد) و از سوی دیگر در فاز معینی از سیکل { چرخه صنعتی } ذخیره فلزی را به آنچنان حد اقلی کاهش میدهد که دیگر قادر به ایفای عملکرد های مربوطه اش نمیشد- همین سیستم اعتباری و بانکی تکامل یافته است که حساسیت بیش از حد همه این پیکره را می آفریند. در مراحل کمتر تکامل یافته تولید، کاهش یا ازدیاد اندوخته ارزشی در مقایسه با سطح میانگینش موضوعی نسبتاً بی اهمیت است. از طرف دیگر حتی یک جریان بخارج طلای بسیار قابل ملاحظه، اگر در فاز بحرانی سیکل صنعتی رخ ندهد، نسبتاً بی تأثیر خواهد بود. در شرحی که رفت، از مواردی که در آنها جریان فلز بخارج بدلیل بدی محصول و غیره رخ میدهد، صرفنظر شده است. در اینجا آن آشفتگی بزرگ و ناگهانی در توازن تولید که توسط این جریان بخارج تجلی می یابد، هر توضیح بیشتری را در مورد تأثیرش غیر ضروری میکند. هر چه اینچنین آشفتگی ای در دوره ای رخ دهد که تولید شدیداً فعال است، این تأثیر بزرگتر خواهد بود.

۱۷- مثلاً میشود به پاسخ مضحک وگولین {Weguelin} نگاه کرد، جاییکه او میگوید که جریان ۵ میلیون طلا بخارج بمعنای همین مقدار سرمایه کمتر است و سپس سعی میکند که پدیده هایی را توضیح دهد که هنگامیکه افزایش قیمتها ی بی نهایت عظیم یا کاهش ارزشها، انبساطها و انقباضها بی در سرمایه صنعتی واقعی موجود است، بوقوع نمی پیوندد. از سو دیگر این بهمان میزان مضحک است که تلاش شود تا این پدیده ها را مستقیماً بعنوان نشانه هایی از یک انبساط یا انقباض در حجم سرمایه واقعی توضیح داد(از روی عناصر مادیش مورد ملاحظه قرار گرفته)

ما همچنین از عملکردهای ذخیره فلزی به عنوان تضمینی برای تسعیر پذیری {قابلیت تبدیل بودن} اسکناسهای بانکی و به عنوان نقطه ثقل کل سیستم اعتباری چشم پوشی کردیم. بانک مرکزی مرکز ثقل سیستم اعتباری است. و ذخیره فلزی بنوبه خود مرکز ثقل بانک است.^{۱۸}

دگرگون شدن سیستم اعتباری به سیستم پولی ضروری است، همانطور که من آنرا پیش تر در جلد ۱ فصل ۳ در بحث وسیله پرداخت تشریح کرده ام. اینکه برای حفظ پایه فلزی در لحظات بحرانی، قربانی های عظیمی از ثروت واقعی ضرورت دارد را هم توک و هم لوید اورستون تصدیق میکنند. اختلاف تنها حول یک علامت مثبت یا منفی و حول راه علاج کم و بیش منطقی آنچه اجتناب ناپذیر است، می چرخد.^{۱۹} میزان مشخصی از فلز که در مقایسه با مجموع تولید بی اهمیت است، بعنوان مرکز ثقل سیستم برسمیت شناخته میشود. و از این جهت است آن دوآلیسم تئوریک باشکوه، صرف نظر از تمثیل خوفناک از خصوصیتش به عنوان مرکز ثقل در بحرانها. تا آنجائیکه اقتصاد روشنفکر مآب **خصوصاً {ex professo}** «با» سرمایه» سرو کار دارد، طلا و نقره را با بیشترین حقارت خوار می شمرد و آنها را درزمره بی اهمیت ترین و بی مصرف ترین سرمایه ها بشمار می آورد. اما همینکه به سیستم بانکی می پردازد همه چیز عکس میشود و طلا و نقره سرمایه های **بتمام معنی {par excellence}** میشوند که برای حفظ و نگهداریشان هر نوع دیگر از سرمایه و کار باید قربانی گردند. اما طلا و نقره چگونه خود را از دیگر ثروتها مجزا میکنند؟ نه از طریق حجم ارزششان زیرا این توسط میزان کار عینیت یافته در آنها تعیین میگردد؛ بلکه بعنوان تجسمات مستقل { صور خارجی }، بیانی از کاراکتر اجتماعی ثروت. [ثروت اجتماع فقط تشکیل شده است از ثروت نزد افراد منفرد که مالکان خصوصی آند. آن ، کاراکتر اجتماعی خود را فقط بواسطه اینکه این افراد برای ارضاء نیازهایشان، ارزشهای مصرف کیفیتاً متفاوتی را متقابلاً مبادله میکنند، محرز میکند. در تولید سرمایه داری آنها فقط میتوانند به کمک پول این کارها انجام دهند. لذا ثروت افراد منفرد فقط توسط پول به مثابه ثروتی اجتماعی قابل تحقق است؛ در پول، در این شیء است، که خصلت اجتماعی این ثروت پیکر می یابد-ف. انگلس]. وجود اجتماعیش بدینقرار بشکل چیزی ماورایی ظاهر میشود، یک شیء، جسم، کالا، در جوار و خارج از عناصر واقعی ثروت اجتماعی. تا هنگامیکه تولید جریان دارد، این

^{۱۸} - نیو مارک (AB. ۱۸۵۷): ۱۳۶۴» این صحت دارد که ذخیره فلزی در بانک انگلیس ذخیره مرکزی یا اندوخته ارزشی ای است که کل تجارت کشور حول آن می چرخد؛ تمام دیگر بانکهای کشور بانک انگلیس را بمثابة اندوخته ارزشی مرکزی یا یک مخزن بشمار می آورند که میتوانند ذخیره سکه ای خود را از آنجا بکشند؛ و تأثیر نرخ مبادلات خارجی همیشه بر این اندوخته ارزشی یا مخزن واقع میگردد.

^{۱۹} - «بدین ترتیب در عمل هم جناب توک و هم جناب لوید... توسط یک ... انقباض زودرس اعتبارات بوسیله افزایش نرخ بهره و محدودیت پیش پرداخت سرمایه ها، با یک افزایش تقاضای طلا روبرو میشوند... اما پرنسیب های آقای لوید راه به محدودیتها [قانوناً وضع شده] و فوایدی می برد که باعث جدی ترین درد سرها میشود.» (« اکونومیست» ۱۸۴۷ ص ۱۴۱۸).

بفراموشی سپرده میشود. اعتبار نیز که همچنین شکل اجتماعی بی از ثروت است؛ پول ها را بیرون رانده و جایشان را غصب میکند. این اعتماد به کاراکتر اجتماعی تولید است که به شکل پولی محصولات اجازه میدهد که تنها بعنوان چیزی ناپدید شوند و ایده آل، فقط چیزی تصوری، جلوه کنند. اما همینکه اعتبارات متزلزل شد. و این دوره همیشه و ضرورتاً در چرخه صنعتی مدرن رخ میدهد. باید تمام ثروت واقعی ناگهان و حقیقتاً به پول مبدل شوند، به طلا و نقره. خواستی دیوانه وار که ضمناً لزوماً از خود سیستم می روید. و همه آن طلا و نقره ای که میبایستی جوابگوی این تقاضای بسیار عظیم باشد، بالغ است بر چند میلیون در زیر زمین بانک.^{۲۰} از جمله تأثیرات جریان بخارج طلا، این وضعیت که تولید به مثابه تولید اجتماعی در واقع تحت کنترل اجتماعی نیست، بدین ترتیب از این طریق که شکل اجتماعی ثروت به مثابه یک شیء خارج از آن موجود است، شدیداً تأیید میگردد. این خصیصه را سیستم سرمایه داری در حقیقت با سیستمهای تولیدی پیشین تا آنجا که به تجارت کالا و مبادله خصوصی مربوط میشود، مشترک دارد. با این تفاوت که این، در سیستم سرمایه داری، در زنده ترین و عجیب و غریب ترین شکل از تناقضاتی نامعقول و بی معنی پدیدار میگردد، زیرا ۱- در سیستم سرمایه داری، تولید ارزش مصرف بلاواسطه برای مصرف خود تولید کنندگان تماماً و کاملاً محو میگردد؛ بنابراین ثروت فقط بعنوان پروسه ای اجتماعی که بصورت درهم آمیختگی تولید و گردش تظاهر می یابد، موجودیت دارد؛ ۲- زیرا با تکامل سیستم اعتبارات، تولید سرمایه داری مدام مترصد فائق آمدن بر این مانع فلزی میباشد که همزمان مانعی حقیقی و مجازی برای ثروت و تحرکاتش میباشد، اما دوباره و دوباره سرش به این مانع بر میخورد.

دربحرانها این خواسته سر بر می آورد که همه پروات، اوراق بهادار و کالاها باید همزمان قابل تبدیل به پول بانکی باشند و این پولهای بانکی نیز قابل تبدیل به طلا.

۲- نرخ ارز

[نرخ ارز به میزان سنج حرکت بین المللی پول فلزی معروف است. اگر انگلیس باید به آلمان بیشتر بپردازد تا آلمان به انگلیس، در نتیجه قیمت مارک، بیان شده به استرلینگ، در لندن صعود میکند، و در هامبورگ و برلین قیمت استرلینگ، بیان شده

^{۲۰} «آیا شما موافقید که تنها راه حل تعدیل تقاضای طلا، بالا بردن نرخ بهره است؟» - چاپمن [شریک در شرکت بزرگ معاملات برات اوراند، گورنی و شرکا {overend, Gurney & Co.}]: «همینطور است... وقتی که طلایمان تا نقطه معینی پائین می آید بهتر است که زنگ خطر را فوراً بصداد در آوریم و بگوئیم که ما در حال غرق شدنیم و هر کسی که پول به خارج می فرستد این کار را با مسئولیت خود انجام میدهد.» (B. A. J., ۱۸۵۷، گواهی شماره ۵۰۵۷)

به مارک، نزول میکند. اگر این افزونی تعهدات پرداختی انگلیس به آلمان دوباره هموار نگردد، مثلاً از این طریق که آلمان خرید بیشتری از انگلیس انجام دهد، در نتیجه میبایست قیمت استرلینگ بروات مارکی آلمان به نقطه ای صعود کند که فرستادن فلز - سکه طلا یا شمش - از انگلیس به آلمان به عنوان پرداخت بجای بروات، مقرون بصرفه باشد. این روند متعارف و قایع است.

اگر این صدور فلز قیمتی حجم بزرگتری را بخود بگیرد و مدت طولانی تری بطول بیانجامد، در نتیجه ذخیره بانکی انگلیس متأثر میشود، و بازار پول انگلیس بویژه بانک انگلیس، مجبور به اقدامات محافظتی میشود. اینها، همانطور که دیدیم، غالباً تشکیل شده اند از بالا بردن نرخ بهره. در مواقع ای که جریان بخارج طلا قابل توجه است، بازار پول غالباً تحت فشار است، یعنی تقاضا برای سرمایه استقرای بشکل پول بسیار بالاتر از عرضه آن است و یک نرخ بهره بالاتر پیامدی ست طبیعی؛ نرخ تنزیل وضع شده توسط بانک انگلیس با اوضاع واقعی تطابق دارد و خود را به بازار القاء میکند. اما مواردی هست که جریان خروج طلا بدلایلی غیر از ترکیبات کسب و کاری معمولی صورت میگیرد (مثلاً، از طریق وام به دولتهای بیگانه، سرمایه گذاری در کشورهای خارجی و غیره)، و بازار پول لندن بدین صورت یک افزایش نرخ بهره مؤثر را ذیحق نمی نماید؛ در نتیجه بانک انگلیس مجبور است نخست از طریق وامهای سنگین در « بازار آزاد » بقول معروف « پول را کمیاب کند » و سپس مصنوعاً شرایطی را بیافریند که یک افزایش نرخ بهره را ذیحق یا ضروری گرداند؛ انجام اینچنین مانوری سال به سال مشکل تر میشود. ف. انگلس].

حالا این که افزایش نرخ بهره چگونه بر نرخ ارز تأثیر میگذارد را اظهارات زیرین در مقابل خانه شهرداری {مجلس عوام} در مورد وضع قانون بانکی ۱۸۵۷ نشان میدهند (نقل شده بعنوان B.A یا CB ۱۸۵۷).

جان استوارت میل:

«۲۱۷۶» در مواقعی که شرایط کسب و کار دشوار است همیشه... کاهش قابل ملاحظه ای در قیمت اوراق بهادار وجود دارد... خارجی ها سهام راه آهن در این کشور خریداری میکنند، یا صاحبان انگلیسی سهام راه آهن در کشورهای بیگانه سهام راه آهن خارجی خود را در خارج میفروشند... به همان میزان از صدور طلا جلوگیری میشود. «۲۱۸۲» طبقه ای بزرگ و ثروتمند از بانکداران و مبادله گران اوراق بهادار که از طریق آنها یکسان سازی نرخ بهره و یکسان سازی فشار تجاری بین کشورهای مختلف صورت میگیرد... همیشه مترصد خرید اوراق بهاداریند که احتمالاً افزایش می یابند... مناسبترین محل برای خرید اوراق بهادار برای آنها کشوری است که طلا به خارج میفرستد. «۲۱۸۴» این سرمایه گذارها در محدوده وسیعی در ۱۸۴۷ بوقوع پیوست، در چنان محدوده ای که جریان بخارج را به حد قابل ملاحظه ای تخفیف داد.»

ج.گ. هوبارد، مدیر قبلی و از ۱۸۳۸ عضو مدیریت بانک انگلیس:

«۲۵۴۵» حجم های عظیمی از اوراق بهادار اروپایی موجود است... که یک پول رایج اروپایی در تمام بازارهای مختلف پول دارد، و هنگامیکه ارزش این ضمانتنامه ها در یک بازار ... کاهشی ۱ یا ۲ درصدی پیدا کند، فوراً خریداری میشوند تا به آن بازارهایی منتقل شوند که ارزششان در آنجا هنوز خود را نگه داشته است.» «۲۵۶۵» آیا کشورهای خارجی به میزان قابل ملاحظه ای مقروض تجار این کشور نیستند؟ بسیار زیاد» «۲۵۶۶» پس آیا وصول آن قرضها برای توجیح انباشت بسیار بزرگی از سرمایه در این کشور کفایت میکند؟- در ۱۸۴۷ موقعیت ما در آخرین فرصت بدین وسیله تجدید گردید که چندین و چند میلیون که آمریکا قبلاً مقروض بود و چندین و چند میلیون که روسیه به انگلیس بدهکار بود قلم گرفته شد.»

[همزمان انگلیس به همین کشورها «چندین و چند میلیون» برای غله بدهکار بود و در «قلم گرفتن» بخش عظیمی از آنها توسط ورشکستگی ستون بدهکاران انگلیسی قصور نکرد. نگاه کنید به گزارش راجع به قوانین بانک ۱۸۵۷ در فصل ۳۰ صفحه ۳۱.]

«۲۵۷۲» در ۱۸۴۷ نرخ ارز بین انگلیس و ساینٹ پیترزبورگ بسیار بالا بود. هنگامیکه نامه دولتی بی که بانک را مجاز میکرد که علاوه محدودیت £ ۱۴۰۰۰۰۰۰ [بالاتر از ذخیره طلا- ف. انگلس] اسکناس انتشار دهد، صادر شد، شرط بر این بود که نرخ تنزیل باید ۸ درصد باشد. در آن هنگام و با آن نرخ تنزیل این یک عملیات سود آور بود که بار زدن طلا از ساینٹ پیترزبورگ به طرف لندن را سفارش بدهی و در موقع رسیدنش آنرا به ۸ درصد تا موقع سر رسید سفته سه ماهه ای که در مقابل خرید طلا کشیده شده بود، وام بدهی.» «۲۵۷۳» در تمام عملیات با طلا چندین نکته است که باید مورد ملاحظه قرار گیرند؛ این نرخ ارز و نرخ بهره هستند که بابت سرمایه گذاری در طول دوره تا سر رسید سفته [که در مقابل آن کشیده شده] قابل دریافت می باشند.»

نرخ مبادلات ارزی با آسیا

نکات زیر حائز اهمیتند زیرا از یک سو نشان میدهند که چگونه انگلیس، زمانی که نرخ مبادلات ارزی اش با آسیا نامساعد است، به هزینه کشورهای دیگری که وارداتشان از آسیا بواسطه انگلیس پرداخت میشوند، خود را مصون از ضرر نگاه میدارد. اما از سوی دیگر زیرا آقای ویلسون {Wilson} در اینجا مجدداً تلاش احمقانه ای برای همسان کردن اثر صادرات فلزات قیمتی بر نرخ مبادلات ارزی با اثر صادرات سرمایه بطور کلی بر این نرخ ها میکند؛ در هر دو مورد موضوع بر سر صادرات، نه بصورت وسیله خرید یا فروش بلکه برای سرمایه گذاری { مارکس

در اینجا از صدور سرمایه بحث میکند} میباشد.

در وهله نخست این کاملاً واضح است که اگر چندین و چند میلیون پوند استرلینگ خواه بشکل فلز قیمتی یا بشکل ریل آهن به هند فرستاده شوند تا در آنجا در راه آهن سرمایه گذاری شوند، این هر دو فقط شکل‌های متفاوتی از انتقال همان میزان سرمایه از یک کشور به کشور دیگر میباشند؛ و بعلاوه انتقالی که در محاسبه کسب و کار تجاری معمولی وارد نمیشود و کشور صادر کننده بابت آن، هیچ جریان باز گشتی بجز درآمدهای سالیانه آتی از عایدات این راه آهن ها انتظار ندارد. اگر این صادرات بشکل فلز قیمتی اتفاق بیافتد در نتیجه بطور مستقیم روی بازار پول و از آنجا روی نرخ بهره در کشوری که این فلز قیمتی را وارد میکند، تأثیر خواهد گذاشت؛ اگر نه لزوماً تحت هر شرایطی، لاقلاً تحت آن شرایطی که قبلاً مطرح شد، زیرا این فلز قیمتی است و از این بابت سرمایه پولی مستقیماً استقراضی و پایه کل سیستم پولی میباشد. این صادرات بهمین نحو نیز مستقیماً نرخ مبادلات ارزی را متأثر میکند. فلز قیمتی فقط به این دلیل و در آن محدوده ای ارسال میگردد که براتهای مثلاً روی هند، که در بازار پول لندن عرضه میشوند، کفایت این وجه رسانی های فوق العاده را نمیکند. پس تقاضایی برای بروات هندی موجود است که از عرضه آن فراتر می رود و از این بابت نرخ ارز آن بضرر انگلیس بر میگردد، نه به این دلیل که به هند مقروض است بلکه به دلیل اینکه می بایست مبالغ بسیار عظیمی را به سمت هند بفرستد. چنین مرسولاتی از فلز قیمتی به هند می بایست در طولانی مدت باعث افزایش تقاضای هند برای کالاهای انگلیسی گردد، زیرا بطور غیر مستقیم قدرت مصرف هند برای کالاهای اروپایی را افزایش میدهد. اگر سرمایه بر عکس بصورت ریل ها و غیره فرستاده شود، از آنجائیکه هند مجبور به بازپرداخت چیزی نیست، در نتیجه هیچ تأثیری بر نرخ ارز نخواهد داشت. و دقیقاً به همین دلیل تأثیرگذاری بر بازار پول نیز برای آن الزامی نیست. ویلسون تلاش میکند یک چنین تأثیری را بدینگونه بمیان بکشد که مدعی شود که اینچنین سرمایه گذاری های فوق العاده ای باعث ببار آمدن تقاضای افزوده ای برای مبادله پولی و لذا تأثیر بر نرخ بهره میگردند. ممکن است اینگونه باشد؛ اما اینکه مدعی شد که این تحت هر شرایطی رخ میدهد، کاملاً غلط است. به هر کجا که ریلها فرستاده شوند و خواه به روی خاک انگلیس یا هندوستان قرار داده شوند، در هر حال آنها نماینده چیزی بجز توسعه معینی از تولید انگلیسی در قلمرویی مشخص نیستند. اینکه ادعا شود که توسعه تولید، حتی در محدوده ای بسیار وسیع، نمیتواند بدون بالا بردن نرخ بهره اتفاق بیافتد، ابلهانه است. مبادله پولی یعنی مجموع مبادلاتی که عملیات اعتباری را شامل میشوند، میتواند رشد کند اما این عملیات میتوانند افزایش یابند در حالیکه نرخ بهره یکسان باقی میماند. مورد در حین جنون راه آهن در انگلیس در سالهای دهه ۴۰ در حقیقت اینگونه بود. نرخ بهره افزایش نیافت. تا آنجا که موضوع بر سر سرمایه واقعی ست، در این مورد کالاهای، بدیهی است که تأثیر روی بازار پول، خواه این کالاهای بمنظور مصرف

خارجی یا داخلی تعیین شده باشند، کاملاً یکسان است. تنها زمانی میتوانست تفاوت ایجاد کند که سرمایه گذارهای انگلیس در خارج باعث محدودیتهایی در صادرات تجاریش شوند. صادراتی که باید پرداخت کردند و لذا باعث جریان بازگشت میشوند. یا در محدوده ای که این سرمایه گذارها کلاً پیش از این علانمی از بسط بیش از حد اعتبارات و آغاز عملیات کلاه بردارانه باشند.

در زیر ویلسون سؤال میکند و نیومارک پاسخ میدهد.

۱۷۸۶» شما قبلاً در رابطه با تقاضای نقره برای شرق گفتید که معتقدید نرخ مبادلات ارزی با هند علاوه بر میزان عظیم فلزی که دائماً به شرق انتقال می یابد، برای این کشور { انگلیس } مساعد است؛ آیا شما هیچ دلیلی برای این پیش فرضتان که نرخ مبادلات ارزی بنفع انگلیس است دارید؟- بله دارم... من دریافته ام که ارزش واقعی صادرات ایالات پادشاهی به هند در ۱۸۵۱ مبلغ ۷۴۲۰۰۰۰ £ بود؛ و مضاف بر این مبلغ حواله های بنگاههای هندی میباشند، یعنی آن جوهری که توسط کمپانی هند شرقی برای پوشاندن هزینه هایش از هندوستان بیرون کشیده می شد. این حواله ها در آن سال بالغ بودند بر ۳۲۰۰۰۰۰ £ ، ولذا مجموع صادرات ایالات پادشاهی به هند بالغ میشد بر ۱۰۶۲۰۰۰۰ £ . در ۱۸۵۵ ... ارزش واقعی صادرات کالای ایالات پادشاهی به هند به ۱۰۳۵۰۰۰۰ £ افزایش یافت و حواله های بنگاههای هندی ۳۷۰۰۰۰۰ £ بودند و نتیجتاً جمیع صادرات از این کشور ۱۴۰۵۰۰۰۰ £ بود. حال در مورد ۱۸۵۱ فکر نمیکنم امکانی برای ذکر کردن ارزش واقعی واردات کالا از هند به این کشور باشد، اما در ۱۸۵۴ و ۱۸۵۵ ما نذری از ارزش واقعی در دست داریم؛ در ۱۸۵۵ مجموع ارزش واقعی واردات کالا از هند به این کشور ۱۲۶۷۰۰۰۰ £ بود و اگر این مبلغ با آن مبلغ ۱۴۰۵۰۰۰۰ £ که من ذکر کردم مقایسه شود موازنه باقی مانده ای بالغ بر ۱۳۸۰۰۰۰ £ را در رابطه با تجارت مستقیم این دو کشور، به نفع ایالات پادشاهی باقی میگذارد.» (B.A ۱۸۵۷) .

پس از آن ویلسون اظهار میدارد که نرخ مبادلات ارزی نیز از تجارت غیر مستقیم متأثر میشود؛ بدین قرار بطور مثال صادرات از هند به استرالیا و آمریکای شمالی توسط حواله هایی روی لندن پرداخت میگردند و لذا نرخ مبادلات ارزی را دقیقاً همانگونه تحت تأثیر قرار میدهند که اگر کالاها مستقیماً از هند به انگلیس میرفتند. در ضمن اگر هند و چین با هم در نظر گرفته شوند، موازنه بر علیه انگلیس میشود، زیرا چین مدام ناچار به پرداخت مبالغ هنگفت به هند برای تریاک میباشد و انگلیس مجبور به پرداخت به چین است، طوری که مبالغ از این کجراه به هند میروند. (۱۷۸۷ و ۱۷۸۸)

۱۷۹۱. حالا ویلسون می پرسد که آیا تأثیر روی نرخ مبادلات ارزی، حال چه سرمایه «بصورت ریل و لکوموتیو ارسال گردد و چه بشکل سکه»، یکسان نمی بود. در جواب آن نیو مارک بدرستی میگوید: آن ۱۲ میلیون £ که در سالهای اخیر برای

ساختن راه آهن به هند فرستاده شد برای خرید مقرری سالیانه ای بکار رفته که هند باید در فرجه های منظمی به انگلیس پرداخت کند.

« اما در رابطه با عمل بالافاصله روی بازار فلز قیمتی، ۱۲ میلیون £ سرمایه گذاری شده تنها تا آنجا مؤثر واقع میشوند که بیرون فرستادن فلز قیمتی برای پرداخت پولی واقعی نیاز باشد.»

۱۷۹۷ (وگولین می پرسد:) « اگر هیچ بازگشتی در عوض این آهن ها « (ریلها) » صورت نگیرد، چگونه میتوان گفت که نرخ ارز را متأثر میکند؟ من معتقد نیستم که آن بخش از هزینه ها که بصورت کالا به بیرون فرستاده میشوند در محاسبه نرخ ارز تأثیر گذار باشند... محاسبه نرخ ارز بین دو کشور میتوان گفت تنها متأثر است از حجم ضمانتها و براتهای عرضه شده در یک کشور در مقایسه با حجمی که در کشور دیگر در مقابل آن قابل ارائه است؛ این منطق نرخ ارز است. و اما در خصوص انتقال آن ۱۲۰۰۰۰۰۰ £، پولها در وهله نخست در این کشور تعهد پرداخت شده اند... حالا اگر طبیعت مبادله بگونه ای می بود که کل این ۱۲۰۰۰۰۰۰ £ میبایستی در کلکته، بمبئی و مدرس به پول فلزی گذاشته شود... یک تقاضای ناگهانی روی قیمت نقره و نرخ ارز، بسیار شدید عمل خواهد کرد، درست به همان نحوی که اگر کمپانی هند همین فردا اعلام کند که حواله هایش را از ۳۰۰۰۰۰۰ £ به ۱۲۰۰۰۰۰۰ £ افزایش خواهد داد. اما نیمی از آن ۱۲۰۰۰۰۰۰ £ مصرف ... خرید کالاها در همین کشور شده اند.. ریلهای آهن و تیر و مواد دیگر ... این هزینه ایست در این کشور با سرمایه انگلیسی برای کالایی معین جهت فرستادن به هندوستان، و بدینوسیله موضوع خاتمه یافته است.» - ۱۷۹۸ (وگولین:) اما تولید این اشیاء آهنی و تیر که برای راه آهنها ضروریند، مصرف بزرگی از اشیاء خارجی را ایجاد میکند که میتواند بر نرخ ارز تأثیر گذار باشد؟ مطمئناً.»

حالا ویلسون معتقد است که آهن در حد وسیعی کار را نمایندگی میکند و دستمزد پرداخت شده برای این کار عمدتاً نماینده کالاهای وارد شده است (۱۷۹۹) و در ادامه می پرسد:

۱۸۰۱ « اما بطور کلی: اگر کالاهایی که از طریق استعمال کالاهای وارداتی تولید شده اند بدون دریافت هیچ بازپرداختی برای آنها چه بشکل محصولات و یا اشکال دیگر، به خارج فرستاده شوند، آیا این نتیجه را نخواهد داشت که نرخ ارز را به ضرر این کشور برگردان؟- این قاعده اساسی دقیقاً همان است که در دوره سرمایه گذاری های بزرگ در راه آهن در این کشور رخ میداد.»

[۱۸۴۵]. « برای سه، چهار یا پنج سال حدوداً ۳۰۰۰۰۰۰۰ £ در راه آهن خرج شد که تقریباً تماماً مصرف پرداخت دستمزدها گردید. در طول سه سال گروه بزرگتری از جمعیت در تأسیسات راه آهن ها و لکوموتیوها و واگن ها و ایستگاهها مشغول بکار بودند تا در کل حوزه کارخانجات روی هم رفته. این مردم ... آن دستمزد ها را در خرید چای، شکر، مشروبات الکلی و دیگر کالاهای خارجی مصرف کردند:

این کالاها وارداتی بودند؛ اما این مسلم بود که در دوره ای که این هزینه های بزرگ بوقوع می پیوست، نرخ ارز مبادلاتی بین انگلیس و کشورهای دیگر بطور اساسی مختل نگردید. هیچ جریان بخارج فلز قیمتی بی رخ نداد، تازه بر عکس جریان ورود اتفاق افتاد.»

۱۸۰۲ «ویلسون مصر است که با موازنه بالانس مبادلاتی و تعادل نرخ ارز بین انگلیس و هند، ارسالی اضافه آهن و لکوموتیو خواهد توانست» نرخ مبادلات ارزی با هند را متأثر نماید. «نیومارک نمیتواند، تا زمانیکه ریلها بصورت سرمایه گذاری ارسال میشوند و هند مجبور به پرداخت برای آنها به هیچ شکلی نیست، این را دریابد، او می افزاید: «من این قاعده را می پذیرم که هیچ کشور منفردی نمیتواند نرخ ارز نامناسبی را بطور دائم با دیگر کشورهایی که با آنها مبادله دارد، داشته باشد؛ نرخ ارزی نامناسب با یک کشور لزوماً نرخ ارزی مناسب با دیگری را ایجاد میکند. ویلسون ابتذال زیر را در جواب او بکار میبرد:

۱۸۰۳ «اما آیا انتقال سرمایه چه در این شکل فرستاده شود چه در آن شکل، یکسان نمی باشد؟- تا آنجا که به تعهد بدهی مربوط میشود بله» -۱۸۰۴ «پس چه فلز قیمتی فرستاده شود و چه مواد، آیا در هر حال تأثیر بنا کردن راه آهن در هندوستان بروی بازار سرمایه در اینجا یکسان خواهد ماند و ارزش سرمایه را افزایش خواهد داد، درست مثل اینکه همه بصورت فلز قیمتی ارسال شده باشند؟»

اگر چه قیمت آهن بالا نرفت، اما در هر حال گواهی بود بر اینکه «ارزش سرمایه» نهفته در ریلها افزایش نیافته بود. آنچه در اینجا مطرح است، ارزش سرمایه پولی، یعنی نرخ بهره، میباشد. ویلسون بسیار مایل است که سرمایه پولی را با سرمایه بطورکل برابر بگیرد. اصل مسلم بسادگی در وهله اول این است که ۱۲ میلیون در انگلیس برای راه آهن هند تهد پرداخت شده بود. این مسئله ای است که بهیچ عنوان ربط مستقیمی با نرخ معاملات ارزی ندارد، و تخصیص این ۱۲ میلیون هم چنین برای بازار پول علی السویه است. اگر بازار پول در وضعیتی مناسب بسر ببرد، در نتیجه تأثیر گذاری بر آن به هیچ وجه برای این الزامی نیست، همانگونه که تعهد پرداختهای راه آهن انگلیس در ۱۸۴۴، ۱۸۴۵ بر بازار پول بی تأثیر بود. اگر بازار پول پیش از آن تا حدودی تحت فشار باشد، لذا نرخ بهره فی الواقع میتواند متأثر گردد اما همانا فقط در جهت یک افزایش، و این طبق تئوری ویلسون میباشد به حال نرخ مبادلات ارزی انگلیس مساعد عمل کند، یعنی اینکه می بایست از تمایل صدور فلزات قیمتی جلوگیری نماید؛ اگر نه به هند، معهدا به جایی دیگر. آقای ویلسون از شاخه ای به شاخه دیگر می پرد. در سؤال ۱۸۰۲ نرخهای ارز و در شماره ۱۸۰۴ «ارزش سرمایه» می بایست تحت تأثیر قرار گرفته باشد، دوجیز کاملاً متفاوت. نرخ بهره میتواند نرخ ارز را تحت تأثیر قرار دهد و نرخهای ارز میتوانند نرخ بهره را متأثر گردانند، اما با نوسان داشتن نرخ ارز، نرخ بهره میتواند ثابت باشد، و با نوسان نرخ بهره، نرخ ارز میتواند ثابت باشد. ویلسون قادر به درک این نیست که در ارسال

سرمایه به خارج، تنها همان شکل فرستادن مرسل، اینچنین تفاوتی در تأثیرگذاری آن می نهد، یعنی اختلاف فرم سرمایه، دارای چنین اهمیتی است و بخصوص شکل پولی آن، چیزی که بدرجه بالایی بر خلاف اقتصاد روشنفکر مآب می باشد. نیومارک به سؤال تا حدی یک جانبه پاسخ میگوید زیرا که او ویلسون را متوجه نمیسازد که او ناگهان و بی دلیل از نرخ ارز به نرخ بهره جهش کرده است. نیو مارک به سؤال شماره ۱۸۰۴ بصورت نامطمئن و مبهم پاسخ میگوید:

« اگر تقاضای برای تهیه ۱۲۰۰۰۰۰۰ £ وجود داشته باشد، بدون شک، تا آنجاییکه به نرخ عمومی بهره مربوط میشود، کاملاً بی تفاوت خواهد بود که آیا این ۱۲۰۰۰۰۰۰ £ باید به صورت فلز قیمتی یا مصالح فرستاده شوند. با این حال من معتقدم (گذری ظریف، این "با این حال"، وقتی که میخواهد چیز کاملاً متضادی را بیان کند) که این کاملاً بی اهمیت نیست (بی اهمیت است، اما با این حال بی اهمیت نیست) چون آن ۶ میلیون £ در یک مورد فوراً برگشت خواهد کرد؛ در مورد دیگر به این سرعت برگشت نمیکند؛ از این جهت قدری «چه قطعیتی» تفاوت خواهد داشت که آیا آن ۶ میلیون £ در این کشور خرج شده اند و یا تماماً به خارج فرستاده شده اند.»

منظورش از گفتن اینکه ۶ میلیون فوراً برگشت خواهند کرد، چیست؟ تا آنجا بیکه آن ۶ میلیون در انگلیس خرج میشوند، بصورت ریلها لکوموتیوها و غیره موجودند که باید به هند ارسال گردند و از آنجا برگشت نمیکند، و ارزششان تازه از طریق استهلاک یعنی خیلی آهسته برگشت میکند، در حالیکه آن ۶ میلیون فلز قیمتی شاید به نوعی خیلی سریع برگشت کنند. تا آنجاییکه آن ۶ میلیون خرج دستمزد شده باشند، آنها تماماً مصرف شده اند؛ اما پولهای مصرف شده برای پرداخت مثل همیشه در کشور درگردشند و یا تشکیل ذخیره ای را میدهند و همین نیز در مورد سود های تولید کنندگان ریل و آن بخشی از آن ۶ میلیون که سرمایه ثابت آنها را جایگزین میکند، صادق است. پس این جمله دوپهلوی در مورد برگشت توسط نیومارک تنها برای این مورد استفاده قرار گرفته که مستقیماً نگوید: که پولها در کشور مانده اند، و تا زمانیکه بشکل سرمایه پولی استقراری انجام وظیفه میکنند، تنها تفاوتشان برای بازار پول (صرفنظر از این امکان که گردش میتواند تعداد بیشتری سکه را در خود جذب نماید) در این است که آنها به حساب A بجای B خرج شده اند. سرمایه گذارهای از این نوع که در آنها سرمایه بصورت کالا و نه فلز قیمتی به کشور دیگر انتقال می یابد، میتوانند تنها تا زمانی بروی نرخ ارز تأثیر گذار باشند (البته نه نرخ ارز معاملات با کشوری که سرمایه صادر شده در آنجا سرمایه گذاری شده است) که تولید این کالاهای صادر شده، واردات کالاهای خارجی دیگری را الزامی نماید. پس این تولید بمنظور تسویه این واردات اضافی بنا نشده است. در ضمن همین اتفاق در مورد هر صادراتی که مبنی بر اعتبار باشد رخ میدهد، حال چه بمنظور سرمایه گذاری یا چه بمنظور اهداف تجاری عادی باشد. بعلاوه این واردات اضافی میتواند

همچنین به مثابه یک واکنش متقابل، باعث تقاضای مضاعفی برای کالاهای انگلیسی گردد، مثلاً از طرف مستعمرات یا از طرف ایلات متحده.

نیومارک قبلاً [۱۷۸۶] گفته بود که بدلیل حواله های کمپانی هند شرقی، صادرات انگلیس به هند بزرگتر از واردات می باشند. جناب چارلز وود { Sir Charls Wood } در مورد این نکته از او باز پرسى بعمل می آورد. این صادرات اضافی انگلیس به هند نسبت به واردات از هند در واقعیت از طریق وارداتی از هند که انگلیس هیچ معادلی برای آن نمی پردازد، عملی شده است: حواله های کمپانی هند شرقی (اکنون حکومت هند شرقی) به خراجی مبدل میگردند که به هند تحمیل میشوند. بطور مثال ۱۸۵۵: واردات انگلیس از هند ۱۲۶۷۰۰۰۰ £ بود؛ صادرات انگلیس به هند ۱۰۳۵۰۰۰۰ £ بود. موازنه ۲۲۵۰۰۰۰ £ برفع هند.

« اگر کل مطلب همین بود، پس می بایستی وجه ۲۲۵۰۰۰۰ £ به شکلی به هند میرسید. اما سپس اعلانات مجلس هند { India House } فرا رسیدند. مجلس هند اعلان داشت که حاضر است حواله هایی را به مقامات مختلف هندی بمبلغ ۳۲۵۰۰۰۰ £ اعطا نماید. » (این مبلغ جهت هزینه های لندنی کمپانی هند شرقی و برای سود سهامی که می بایست به سهامداران پرداخت میشد، وضع گردید.) و این نه تنها آن ۲۲۵۰۰۰۰ £ را که در حین مبادله بوجود آمد یکسان میکند بلکه ۱۰۰۰۰۰۰ £ منفعت میدهد. » (۱۹۱۷).

۱۹۲۲ (وود:) « پس تأثیر این حواله های مجلس هندی در افزایش صادرات به هند نبوده. بلکه مساوی با کاهش آنهاست؟ »

(این را باید اینچنین فهمید: الزام داشتن به جبران واردات از هند با صدور همان میزان به آن کشور را کاهش دادن). آقای نیومارک این را به این صورت توضیح میدهد که انگلیسی ها بابت ۳۷۰۰۰۰۰ £ « دولتی مطلوب » به هند صادر میکنند. (۱۹۲۵). وود که بعنوان وزیر اسبق هند، این « دولت مطلوب » را که انگلیسی ها به هند صادر میکنند، بخوبی می شناسد، بدرستی و به طعنه میگوید (۱۹۲۶):

« پس این صادراتی که شما میگوئید بدلیل حواله های هند شرقی هستند، صادرات دولتی مطلوبند و نه محصولات.

از آنجاییکه انگلیس « به این روش » برای « دولتی مطلوب » و بعنوان سرمایه گذاری در کشورهای خارجی، بسیار صادر میکند - بدین معنی که وارداتی بدست می آورد که تماماً مستقل از جریان معمولی کسب و کار می باشند، خراجها، قسمی به جهت صدور « دولت مطلوب » و قسمی به مثابه درآمدهای ناشی از سرمایه های سرمایه گذاری شده در مستعمرات و جاهای دیگر، خراجهایی که برای آنها ناچار به پرداخت هیچ معادلی نیست - در نتیجه روشن است که نرخهای ارز مبادلاتی،

زمانیکه انگلیس بسادگی این خراجها را مصرف میکند بدون اینکه هیچ چیز را در عوض صادر کند، متأثر نخواهد شد؛ و در ضمن این هم واضح است که نرخهای ارز تحت تأثیر قرار نخواهند گرفت وقتی که این خراجها دوباره نه در انگلیس بلکه بصورت مولد یا غیر مولد در کشورهای خارجی سرمایه گذاری میشوند؛ بطو مثال وقتیکه با آنها به کریمه {Crimea} مهمات می فرستند. در ضمن تا آنجا که واردات از کشورهای بیگانه وارد درآمد انگلیس میشوند - البته که باید برای آنها پرداخت کنند، چه به شکل خراجها که احتیاجی به معادل ندارند یا به صورت مبادله در عوض آن خراجهای پرداخت نشده و یا در جریان تجارت متداول - انگلیس میتواند یا به مصرفشان برساند و یا مجدداً سرمایه گذاریشان کند. در هیچکدام از این موارد نرخ ارز متأثر نخواهد گشت، و این را ویلسون دانا ندیده میگیرد. چه محصولی داخلی و چه محصولی خارجی بخشی از درآمد را تشکیل دهند - که این آخری تنها مبادله محصولات داخلی را با خارجی ملازم می نماید - استعمال این درآمد، چه مولد و چه غیر مولد، هیچ تغییری در نرخ ارز نمیدهد، هر چند میتواند مقیاس تولید را تغییر دهد. بر این مبنا میتوان در مورد آنچه در زیر می آید به قضاوت نشست:

۱۹۳۴. وود از او می پرسد که ارسال تجهیزات جنگی به کریمه چگونه بر نرخ ارز مبادلاتی با ترکیه تأثیر میگذارد. نیومارک پاسخ میگوید:

« من نمیتوانم بفهمم که چگونه تنها ارسال تجهیزات جنگی باید الزاماً نرخ ارز را تحت تأثیر قرار دهد، اما انتقال فلز قیمتی مسلماً نرخ ارز را متأثر خواهد کرد.»
 لذا او در اینجا بین شکل پولی سرمایه و اشکال دیگر سرمایه تمایز قائل میشود اما حالا ویلسون می پرسد:

۱۹۳۵» که آیا هیچ کالایی هست که در وسعتی عظیم صادر شود بدون اینکه هیچ واردات معادلی برای آن وجود داشته باشد»،

(آقای ویلسون فراموش میکند که در مورد انگلیس واردات بسیار قابل توجهی پیدا میشود که برای آن هیچ صادرات معادلی مگر به شکل « دولت مطلوب» یا به شکل سرمایه برای سرمایه گذاری که قبلاً صادر شده، روی نمیدهد؛ در هر حال هیچ وارداتی که بتواند در جریان منظم بازرگانی وارد شود. اما این واردات مجدداً با مثلاً محصولات آمریکایی مبادله میگردند، و اینکه محصولات آمریکایی بدون هیچگونه واردات متقابلی صادر میگردند، هیچ تغییری در این واقعیت نمیدهد که ارزش این واردات میتواند بدون هیچ جریان خروج معادلی به خارج، به مصرف برسد؛ آنها بدون هیچ صادرات متقابلی دریافت شده اند و لذا میتوانند بدون وارد شدن در موازنه مبادلاتی به مصرف برسند)

« بنا بر این دیون خارجی بی را که با وارداتتان می آفرینید، پرداخت نمیکنید»
 (اما اگر از قبل بابت این واردات، مثلاً با دادن اعتبار به کشور های خارجی، پرداخت شده باشد، پس بواسطه آنها هیچ قرضی هم منعقد نشده است و مسئله هیچ ربطی به موازنه بین المللی پیدا نمیکند؛ آنها به هزینه های مولد یا غیر مولد تجزیه

میشوند، حال چه محصولات اینگونه استعمال شده، محصولات داخلی یا خارجی باشند).

« و از این رو شما ناچارید که بوسیله آن معامله، نرخهای ارز مبادلاتی را با عدم پرداخت دیون خارجی، تحت تأثیر قرار دهید، چون که صادراتان هیچ و واردات متقابلی را در بر ندارند؟- این بطور عموم برای کشورها صادق است.»

این خطابه ویلسون راجع به این است که هر صدوری بدون وارد کردنی متقابل، همزمان یک وارد کردن است بدون صدوری متقابل؛ زیرا در تولید کالای صادراتی، کالاهای بیگانه، یعنی کالاهای وارداتی، دخیل میشوند. فرض بر این است که هر صادراتی از این نوع بر مبنای وارداتی پرداخت نشده بنا شده است یا آنرا، یعنی دیون خارجی را، می آفریند. این اشتباه است حتی زمانی که از این دو شرط هم صرفنظر شود که انگلیس ۱- واردات مجانی که بابت آنها هیچ معادلی نمی پردازد را دریافت میکند؛ مثلاً بخشی از واردات هندی اش. این را میتواند با واردات آمریکایی مبادله کند و این آخری را بدون هیچ واردات متقابلی صادر نماید؛ در هر حال تا آنجایی که به ارزش بر میگردد، چیزی را صادر کرده که برایش هیچ هزینه ای در بر نداشته است. و ۲- میتواند بطور مثال واردات آمریکایی را پرداخت کرده باشد که تشکیل سرمایه افزوده ای را میدهند؛ اگر آنها را بطور غیر مولد به مصرف برساند، مثلاً تجهیزات جنگی، این باعث ایجاد هیچ قرضی به آمریکا نمیشود و نرخ ارز مبادلاتی با آمریکا را تحت تأثیر قرار نمیدهد. نیومارک حرف خود در ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ را نقض میکند و این توسط وود به او گوشزد میشود، ۱۹۳۸ :

« اگر هیچ قسمی از آن کالاهایی، که در ساختن مصنوعات استعمال میشوند که بدون جریان برگشت صادر میگردند» (تجهیزات جنگی)»، از آن کشوری که این مصنوعات به آنجا فرستاده میشود، نمی آید، پس نرخ ارز با آن کشور چگونه تحت تأثیر قرار میگیرد؟ اگر فرض کنیم که تجارت با ترکیه در وضعیت معمولی متعادلی باشد، نرخ ارز بین انگلیس و ترکیه چگونه از صدور تجهیزات جنگی به کریمه متأثر میگردد؟»

نیومارک در اینجا تعادل فکری خود را از دست میدهد؛ او فراموش میکند که او پیش از این، به همین سؤال ساده، در شماره ۱۹۳۴ پاسخ صحیح داده است، و میگوید:

« من فکر میکنم که ما سئوالات کاربردی را بدقت بحث کرده ایم و حالا به قلمروی بسیار رفیعی از بحثی متافیزیکی عزیمت میکنیم.»

[ویلسون شرح دیگری نیز از ادعای خود دارد بر این مبنا که نرخ ارز توسط انتقال هر سرمایه ای که از یک کشور به کشور دیگر، صرفنظر از اینکه بشکل فلز قیمتی

یا کالا باشد، تحت تأثیر قرار میگیرد. البته ویلسون میداند که نرخ ارز بوسیله نرخ بهره متأثر میشود، بویژه توسط رابطه جاری بین نرخهای بهره آن دو کشوری که نرخهای ارز متقابلشان موضوع بحث است. حالا اگر او بتواند ثابت کند که سرمایه اضافی بطور عموم، در درجه اول از هر نوعی از کالا، بضمیمه فلز قیمتی، در تأثیر گذاری بر نرخ بهره نقشی ایفا میکند، در نتیجه او نقداً گامی به هدف خود نزدیکتر شده است؛ پس انتقال بخش قابل ملاحظه ای از این سرمایه به کشوری دیگر میبایستی باعث تغییر نرخ بهره در هر دوی آن کشورها گردد، و در ضمن در جهت مخالف، و در نتیجه در وهله دوم نرخ ارز بین دو کشور نیز تغییر میکند. ف. انگلس] سپس او در « اکونومیست» که خود او آنرا منتشر میکرد، میگوید: ۱۸۴۷ ص ۵۷۴

« در ضمن آشکار است که اینچنین افزوده ای از سرمایه که بصورت ذخایر عظیمی از کالا از هر نوع، بانضمام فلز قیمتی، نمایان میگردد، میبایست لزوماً نه تنها موجب تنزل قیمت کالاها بطور عموم، بلکه همچنین باعث نرخ بهره پائین برای استفاده از سرمایه گردد(۱). اگر ما انباری از کالا در دست داشته باشیم که برای دو سال آتی کشور کفایت کند، دسترسی به این کالاها برای مدتی معین، با بهره ای بسیار پائین تر از موردی که اگر انبار تنها کفایت دو ماه را میکرد، فراهم میشود(۲). همه وامهای پولی، به هر شکلی که صورت گیرند، بسادگی انتقال تسلط بر کالاها از شخصی به شخص دیگر میباشند. لذا وقتی که وفور کالا است، بهره پول میبایست پائین باشد، و زمانی که کمبود کالا است، بهره پول میبایستی بالا باشد(۳). وقتی که کالاها وافر میشوند، تعداد فروشندگان به نسبت خریداران افزایش می یابد، و به همان نسبتی که کمیت آنها بیشتر از نیاز مصرفی بلا واسطه است، می بایست بخش اعظمی برای مصرف آتی نگه داشته شود. در چنین اوضاعی آن شروطی که یک مالک، در مقابل پرداختی آتی یا اعتبار، تمایل به فروش پیدا میکند، پائین تر است از زمانی که مطمئن باشد که به همه ذخیره اش در طول چند هفته احتیاج است(۴).»

در مورد جمله(۱) باید متذکر شد که جریان بداخل عظیم تری از فلز قیمتی میتواند همزمان با محدودیت در تولید بوقوع بپیوندد، همانگونه که همیشه در زمان بعد از بحران رخ میدهد. در فاز متعاقب، فلز قیمتی می توان از کشورهای که غالباً فلز قیمتی تولید میکنند، بداخل جریان پیدا کنند؛ در طی این مدت، ورود دیگر کالاها معمولاً با صدور موازنه میشود. در این دو فاز نرخ بهره پائین است و فقط به کندی صعود میکند؛ ما قبلاً دیدیم به چه علت. این نرخ بهره نازل میتواند همیشه بدون متوسل شدن به هرگونه تأثیر «ذخائر بزرگ از هر نوعی» کاملاً توضیح داده شود. و این تأثیر چگونه قرار است رخ دهد؟ قیمت پائین پنبه بطور مثال سود عظیمی را برای ریسنده امکان پذیر میکند و غیره. حالا چرا نرخ بهره نازل است؟ به هر حال نه به این دلیل که آن سودی که میتوان با سرمایه استقرای بیار آورد، بالا است. اما تنها و بسادگی به این دلیل که تقاضا برای سرمایه استقرای، تحت شرایط موجود، به نسبت این سود رشد نمیکند؛ یعنی سرمایه استقرای حرکتی متفاوت از سرمایه صنعتی

دارد. آنچه که» اکونومیست» در صدد اثباتش است، درست بر خلاف این است: یعنی اینکه حرکت آن { سرمایه استقراضی } با حرکت سرمایه صنعتی یکسان است. اگر ما فرض بی معنی ذخیره دو ساله را به نقطه ای تقلیل دهیم که معقولیت بیابد، در نتیجه ملازمه جمله (۲) سرریز بازار است. این باعث نزول قیمتها میشود. برای یک عدل پنبه باید کمتر پرداخت شود. از این بهیچوجه چنین نتیجه نمیشود که قرض کردن پول برای خرید یک عدل پنبه ارزانتر تمام میشود. این بستگی به اوضاع بازار پول دارد. اگر استقراض پول ارزانتر باشد، تنها به این دلیل میتواند باشد که اعتبار بازرگانی در چنان موقعیتی قرار دارد که نیازی کمتر از معمول به اعتبار بانکی دارد. کالاهایی که بطور افزوده وارد بازار میشوند یا وسایل معیشت اند و یا ابزار تولید. قیمت نازل این هردو باعث افزایش سود سرمایه صنعتی میشود. چرا این باید نرخ بهره را مگر از طریق تضاد، بجای همسانی، بین وفور سرمایه صنعتی و تقاضا برای مبادله پولی، پائین بیاورد؟ اوضاع چگونه ایست که تاجر و سرمایه دار صنعتی راحت تر میتوانند به همدیگر اعتبار بدهند؛ بدلیل همین راحتی اعتبار بازرگانی، هم تاجر و هم سرمایه دار صنعتی نیاز کمتری به اعتبار بانکی دارند؛ بدین سبب نرخ بهره میتواند پائین باشد. این پائینی نرخ بهره هیچ ارتباطی با جریان بداخل فلز قیمتی ندارد، هر چند هر دو میتوانند به موازات یکدیگر عمل کنند و همان علی که سبب نازل بودن قیمت اشیاء وارداتی شدند ممکن است همچنین افزوده ای از واردات فلز قیمتی را ایجاد کنند. اگر بازار واردات واقعاً اشباع بود، لذا این ثابت میکرد که تنزلی در تقاضا برای کالاهای وارداتی بوقوع پیوسته و این با قیمتهای پائین غیر قابل توضیح می بود، مگر به مثابه پیامدی از محدودیت در تولید صنعتی داخلی؛ اما این هم تا زمانیکه واردات عظیمی با قیمت نازل موجود است، غیر قابل توضیح مینماید. اینهمه یاوه گویی برای اینکه ثابت شود که نزول در قیمت = نزول در نرخ بهره. هر دو میتوانند همزمان در جوار یکدیگر ظاهر شوند. اما این در چنین صورتی نشانی است از تضاد در جهت حرکت سرمایه صنعتی با جهت حرکت سرمایه پولی استقراضی، و نه نشانی از همسانی شان.

در مورد (۳) اینکه چرا بهره پول، زمانی که کالا بوفور یافت میشود، باید نازل باشد نیز حتی بعد از این شرح و تفصیل قابل درک نیست. زمانیکه کالاها ارزانند، لذا من برای خرید کمیت مشخصی فقط نیازمند ۱۰۰۰ £ بجای ۲۰۰۰ £ قبلی میباشم. اما حالا شاید من ۲۰۰۰ £ نیز سرمایه گذاری کنم و لذا بابت آنها دوبرابر آنچه قبلاً میتوانستم، کالا دریافت کنم و کسب و کارم را با پیش گذاشتن همان سرمایه ای که احتمالاً میبایست قرض بگیرم، گسترش دهم. من همانند گذشته ۲۰۰۰ £ خرید میکنم. در نتیجه تقاضای من روی بازار پول یکسان باقی خواهد ماند، هر چند تقاضایم روی بازار کالا با تنزل قیمت کالاها، افزایش یافته است. اما اگر این تقاضا برای کالا کاهش بیابد، یعنی اینکه اگر تولید در ارتباط با تنزل قیمت کالاها توسعه پیدا نکند، چیزیکه با تمام قوانین» اکونومیست» در تناقض قرار میگیرد، آنگاه تقاضا برای سرمایه پولی

استقراضی کاهش می یابد، هر چند که سود افزایش خواهد یافت؛ اما این سود افزایش یابنده باعث ایجاد تقاضا برای سرمایه استقراضی میشود. علاوه بر آن قیمت نازل کالا میتواند به سه علت باشد. نخست کمبود تقاضا. آنگاه نرخ بهره پائین است زیرا تولید فلج شده است و نه بخاطر اینکه کالاها ارزانند، از آنجاییکه این ارزانی تنها نشانی است از آن فلج شدگی. و یا بدلیل اینکه عرضه نسبت به تقاضا بزرگتر است. این میتواند پیامدی از عرضه بیش از حد به بازار و غیره باشد که میتواند به بحران بیانجامد و همزمان باشد با نرخ بهره ای بالا در طی خود بحران؛ و یا میتواند نتیجه ای از کاهش ارزش کالاها باشد، طوریکه همان تقاضا با قیمتی نازلتر ارضاء گردد. چرا نرخ بهره باید در مورد آخری کاهش یابد؟ آیا به این دلیل که سود افزایش می یابد؟ اگر این بدین علت است که سرمایه پولی کمتری برای دستیابی به همان سرمایه تولیدی یا سرمایه کالایی مورد نیاز است، پس این تنها اثبات میکند که سود و بهره در تناسبی معکوس نسبت به هم قرار دارند. در هر صورت اظهار عمومی «اکنون میست» اشتباه است. قیمت پولی پائین برای کالاها و نرخ بهره نازل لزوماً ارتباطی بهم دیگر ندارند. در غیر اینصورت میبایست نرخ بهره در فقیرترین کشورها که قیمتهای پولی محصولات پائین ترین است، نازل ترین باشد، و نرخ بهره در غنی ترین کشورها، جایی که قیمتهای پولی برای محصولات کشاورزی بالاترین است، می بایست بالاترین باشد. «اکنون میست» بطور کلی اقرار میکند که: اگر ارزش پول نزول کند، هیچ تأثیری روی نرخ بهره نخواهد داشت. £ ۱۰۰ همانند همیشه £ ۱۰۵ ببار می آورد؛ اگر آن £ ۱۰۰ ارزش کمتری دارد، برای آن بهره ۵ هم همینطور است. این رابطه از افزایش یا کاهش ارزش مبلغ اصلی تأثیر نمیگیرد. با مد نظر داشتن ارزش، کمیت مشخصی کالا با مبلغ مشخصی پول همسان است. اگر ارزش آن افزایش پیدا کند، لذا آن با مبلغ بیشتری پول همسان خواهد بود؛ اگر کاهش پیدا کند، عکس آن صادق است. اگر ارزش مساوی با ۲۰۰۰ باشد لذا ۵ درصد مساوی است با ۱۰؛ اگر مساوی با ۱۰۰۰ باشد، پس ۵ درصد میشود ۵۰. اما این هیچ گونه تغییری در نرخ بهره نمیدهد. منطق موضوع تنها در این است که اگر برای فروش همان کمیت کالا £ ۲۰۰۰ لازم آید، لذا معادله پولی بیشتری احتیاج است تا اینکه اگر فقط £ ۱۰۰۰ لازم باشد. اما این تنها نشانگر آن است که اینجا سود و بهره در یک رابطه معکوس با یکدیگر قرار دارند. زیرا که بسته به ارزانی اجزاء سرمایه ثابت و متغیر، سود افزایش و بهره کاهش می یابد. اما عکس این میتواند و غالباً هم اتفاق میافتد. بطور مثال پنبه میتواند ارزان باشد زیرا تقاضایی برای نخ و قماش موجود نیست؛ میتواند نسبتاً گران باشد، زیرا سود هنگفتی در صنعت پنبه باعث افزایش عظیمی در تقاضای آن شده است. از سویی دیگر، سود سرمایه دار صنعتی میتواند بالا باشد، دقیقاً به این دلیل که قیمت پنبه پائین است. جدول هوبارد ثابت میکند که نرخ بهره و قیمت کالاها حرکات کاملاً مستقلی از یکدیگر را بنمایش میگذارند؛ در حالیکه حرکات نرخ بهره بدقت با حرکات ذخیره فلزی و نرخ ارز همخوانی دارند.

« پس زمانیکه کالاها بوفور یافت میشوند، نرخ پول باید پائین باشد.»

این را «اکنونومیست» میگوید. درست عکس این در هنگام بحران اتفاق می افتد. کالاها بحد و فوراند و غیر قابل تبدیل به پول، لذا نرخ بهره بالاست؛ در فاز دیگری از سیکل، تقاضا برای کالاها زیاد است و در نتیجه جریان برگشت به سهولت انجام میگیرد، اما همزمان قیمت کالاها افزایش می یابد و بدلیل سهولت جریان برگشت، نرخ بهره نازل است.

«اگر آنها» (کالاها) «اندک باشند، نرخ پول باید بالا باشد.»

مجدداً عکس این در دوره کساد بعد از بحران صدق میکند. کالاها به معنای مطلق کلمه اندک اند اما نه در مقایسه با تقاضا، و نرخ بهره پائین است.

در مورد (۴) کاملاً آشکار است که یک صاحب کالا تمایل به فروش یکجای- اگر اصولاً بتواند بفروشد- ارزانتری در یک بازار اشباع شده دارد تا زمانیکه انتظار می رود ذخیره انباریش بزودی تهی شود. اما کمتر واضح است که چرا نرخ بهره باید از این بابت پائین بیافتد.

اگر بازار از کالاهایی وارداتی اشباع باشد، در نتیجه نرخ بهره میتواند، به مثابه پیامدی از افزایش تقاضا برای سرمایه استقرای از جانب مالکان، برای اجتناب از ریختن کالاها به بازار، افزایش یابد. آن { نرخ بهره } میتواند کاهش یابد زیرا سهولت نقد شوندگی اعتبار بازرگانی هنوز تقاضای اعتبار بانکی را نسبتاً پائین نگه میدارد.

« اکنونومیست» تأثیر سریع روی نرخ ارز در ۱۸۴۷ را به مثابه پیامدی از افزایش نرخ بهره و دیگر اشکال فشار روی بازار پول، ذکر میکند. اما نباید فراموش کرد که جریان طلا بخارج علاوه بر تغییر نرخهای ارز، تا آخر آوریل ادامه پیدا کرد؛ تغییر جهت در اینجا تازه در ابتدای ماه مه ظاهر گردید. در اول ژانویه ۱۸۴۷ ذخیره فلزی بانک ۱۵۰۶۶۶۹۱ £ بود؛ نرخ بهره ۳٫۵ درصد؛ نرخ ارز مبادلاتی سه ماهه پاریس ۲۵٫۷۵؛ با هامبورگ ۱۳٫۱۰؛ با آمستردام ۱۰۴ ۱۲٫۳ . پنجم مارس ذخیره فلز به ۱۱۵۹۵۵۳۵ £ سقوط کرد؛ تنزیل به ۴ درصد صعود کرد؛ نرخ ارز مبادلاتی با پاریس به ۱۰۲ ۲۵٫۶۷، با هامبورگ به ۱۰۴ ۱۳٫۹، و با آمستردام به ۱۰۲ ۱۲٫۲ کاهش یافت. جریان طلا بخارج ادامه پیدا کرد؛ به جدول زیر توجه کنید:

| بالاترین نرخ ارز سه ماهه در: | | بازار پول | ذخیره فلز قیمتی در بانک انگلیس £ | | |
|------------------------------|---------------------|---------------------|----------------------------------|----------|----------|
| آمستردام | هامبورگ | پاریس | | | |
| ۱۲.۲ $\frac{1}{2}$ | ۱۳.۹ $\frac{3}{4}$ | ۲۵.۶۷ $\frac{1}{2}$ | تنزیل بانکی ۴% | ۱۱۲۳۱۶۳۰ | مارس ۲۰ |
| ۱۲.۳ $\frac{1}{2}$ | ۱۳.۱۰ | ۲۵.۸۰ | %تنزیل بانکی ۵% | ۱۰۲۴۶۴۱۰ | ۳ اپریل |
| ۱۲.۴ $\frac{1}{2}$ | ۱۳.۱۰ $\frac{1}{2}$ | ۲۵.۹۰ | پول بسیار نایاب | ۹۸۶۷۰۵۳ | ۱۰ اپریل |
| ۱۲.۵ $\frac{1}{2}$ | ۱۳.۴۰ $\frac{3}{4}$ | ۲۶.۰۲ $\frac{1}{2}$ | تنزیل بانکی ۵,۵% | ۹۳۲۹۸۴۱ | ۱۷ اپریل |
| ۱۲.۶ | ۱۳.۱۲ | ۲۶.۰۵ | فشار | ۹۲۱۳۸۹۰ | ۲۴ اپریل |
| ۱۲.۶ $\frac{1}{2}$ | ۱۳.۱۲ $\frac{3}{4}$ | ۲۶.۴۵ | فشار افزایشی | ۹۳۳۷۷۴۶ | ۴ مه |
| ۱۲.۷ $\frac{3}{4}$ | ۱۳.۱۵ $\frac{1}{2}$ | ۱۶.۲۷ $\frac{1}{2}$ | بالاترین فشار | ۹۵۸۸۷۵۹ | ۸ مه |

در سال ۱۸۴۷ کل صادرات فلز قیمتی از انگلیس بالغ بود بر ۸۶۰۲۵۹۷ £ از این مقدار:

به ایالات متحده ۳۲۲۶۴۱۱ £
به فرانسه ۲۴۷۹۸۹۲ £
به هانسه های آلمان ۹۸۸۵۷۸۱ £
به هلند ۲۴۷۷۴۳ £

علازم تغییر در نرخهای ارز در اواخر ماه مارس، جریان خروج طلا یک ماه تمام دیگر ادامه پیدا کرد؛ احتمالاً به ایالات متحده.

« بنا بر این ما مشاهده میکنیم » (اکونومیست در ۱۸۴۷، ص ۹۵۴ میگوید) « که تأثیر یک افزایش در نرخ بهره و فشار منتجه از آن چه سریع و قابل توجه بود؛ یک نرخ ارز نامساعد اصلاح شد و جریان طلا به سمت کشور { انگلیس } تغییر جهت داد. این تأثیر کاملاً مستقل از موازنه بازرگانی ایجاد شد. نرخ بهره ای بالاتر مسبب قیمت نازلتری برای اوراق بهادار شد، هم خارجی و هم انگلیسی، و موجب خریدهای بزرگی به حساب بیگانه شد. این، میزان براتهایی را که از انگلیس کشیده میشد افزایش داد، در حالیکه از سویی دیگر نرخ بهره بالا و دشواری در تهیه پول چنان بود که تقاضا برای این براتها فروکش کرد همزمان با اینکه میزانشان افزایش پیدا کرد.... به همین دلیل سفارشات وارداتی فسخ گردید و سرمایه گذاری وجوه انگلیسی در خارج نقد شدند و برای بکار گیری به اینجا آورده شدند. بطور مثال در [Rio de

Janeiro Price Current] مورخه ۱۰ ماه مه اینچنین میخوانیم: نرخ ارز [برای انگلیس] تنزل تازه دیگری را تجربه کرد، اصولاً نشأت گرفته از فشار روی بازار برای پرداخت پول عایده از فروش عظیم سهام قرضه دولتی [برزیل]، به حساب انگلیس. آن سرمایه های انگلیسی، که هنگامیکه بهره در اینجا خیلی پائین بود، در اوراق بهادار دولتی و غیره در خارج سرمایه گذاری شده بودند، بدین ترتیب دوباره هنگامیکه بهره بالا رفت، برگردانده شدند.»

موازنه تجاری انگلیس

هندوستان تنها باید مبلغ ۵ میلیون باج و خراج بابت «دولت مطلوب»، بهره و سود سهام سرمایه انگلیسی و غیره بپردازد، تازه این بدون محسوب داشتن مبالغی ست که سالانه، بخشی توسط صاحب منصبان به عنوان پس انداز دستمزدشان و بخشی توسط تجار انگلیسی به مثابه قسمی از سودشان برای سرمایه گذاری در انگلیس، به خانه فرستاده میشوند. از هر کدام از مستعمرات انگلیس مدام به دلایلی مشابه، پرداختهای پولی بزرگی صورت میگیرد. اغلب بانکها در استرالیا، هند غربی و کانادا با سرمایه انگلیسی تأسیس شده اند و سود های سهام در انگلیس پرداخت میشوند. به همین ترتیب انگلیس دارای بسیاری اوراق دولتی خارجی میباشد، اروپایی، آمریکای شمالی و جنوبی، که از بابتشان بهره دریافت میدارد. علاوه بر این سهمش از راه آهن ها، کانالها، معدنهای خارجی و غیره با سودهای سهام مربوطه شان است. پرداختهای پولی بابت تمام این اقلام، گذشته از مبلغ حاصل از صادرات انگلیسی، تقریباً تماماً تبدیل به محصول میشوند. از سویی دیگر آنچه که از انگلیس به خارج بسمت صاحبان اوراق بهادار انگلیسی و بجهت مصرف انگلیسی های ساکن خارج میرود، در مقایسه با این، غیر قابل رویت است.

سؤال مربوط به موازنه تجاری و نرخ ارز مبادلاتی این است
« در هر لحظه مشخص سئوالی است که به زمان بستگی دارد.» « معمولاً...
انگلیس اعتبارات طولانی مدتی برای صادراتش میدهد، در حالیکه برای واردات نقداً پرداخت میشود. در لحظاتی معین، این تفاوت در عملکرد، تأثیرات بسزایی روی نرخ ارز دارد. در دوره ای که صادرات ما به میزان زیادی افزایش می یابند، بطور مثال در ۱۸۵۰، باید افزایش پیوسته ای در سرمایه گذاریهای انگلیسی رخ دهد... بدین نحو پرداختهای پولی ۱۸۵۰ میتوانند با کالاهایی مطابقت شوند که در ۱۸۴۹ صادر شدند. اما اگر صادرات ۱۸۵۰ بیشتر از ۶ میلیون بالاتر از صادرات ۱۸۴۹ باشند، در نتیجه تأثیر عملی آن این خواهد بود که برای این مبلغ، پول بیشتری به خارج فرستاده خواهد شد تا آنچه که در همان سال بازگشت میکند. و بدین قرار تأثیری روی نرخهای ارز و نرخ بهره گذاشته خواهد شد. اگر زمانیکه بر عکس، تجارت ما بعد از یک بحران تجاری، کساد باشد، و هنگامیکه صادرات ما شدیداً کاهش یافته اند، لذا

پرداختهای پولی بابت صادرات بزرگتر سال گذشته بسیار بزرگتر از ارزش وارداتمان خواهد بود؛ در نتیجه نرخهای ارز مطابقاً بنفع ما میشوند، سرمایه سریعاً در کشور انباشت میشود و نرخ بهره کاهش می یابد.»

نرخ ارز مبادلاتی با بیگانه میتواند تغییر کند

(۱) به مثابه پیامدی از موازنه پرداختی بلافاصله، حال صرفنظر از اینکه همیشه به چه دلایلی تعیین میگردد: چه کاملاً تجاری، یا سرمایه گذاریهایی در خارج یا چه از طریق هزینه های دولتی برای جنگ و غیره، تا زمانی که از طریق آنها پرداختهای نقد به خارج صورت میگیرد.

(۲) بعنوان نتیجه ای از تنزل ارزش پول در یک کشور، حال چه پول فلزی یا کاغذی باشد. این کاملاً اسمی است. اگر ۱ £ نماینده نصف پولی که قبلاً بود باشد، طبیعتاً باید بعنوان ۱۲,۵ فرانک بجای ۲۵ فرانک قبلی محاسبه گردد.

(۳) وقتیکه موضوع در مورد نرخ ارز بین کشورهای است که یکی از نقره و دیگری از طلا به عنوان «پول» استفاده میکند، نرخ ارز مبادلاتی بستگی دارد به نوسانات ارزشی نسبی این دو فلز، زیرا این نوسانات آشکارا مشابهت ارزشی بین آنها را تغییر میدهند. مثالی برای این آخری، نرخ های ارز در سال ۱۸۵۰ بودند؛ آنها برای انگلیس نامساعد بودند، هر چند صادرات آن { انگلیس } شدیداً افزایش داشت؛ اما علارغم این هیچ جریان بخارج طلایی رخ نداد. این نتیجه ای بود از افزایش گذرای ارزش نقره در مقایسه با ارزش طلا. (رجوع کنید به «اکنون میست»، ۳۰ نوامبر ۱۸۵۰).

مشابهت ارزشی {Parity} نرخ ارز ۱ £ عبارتست از: پاریس، ۲۵ فرانک و ۲۰ سنت؛ هامبورگ ۱۳ مارک و ۱۰,۵ شیلینگ؛ آمستردام ۱۱ فلورنس و ۹۷ سنت. به میزانی که نرخ ارز پاریس به بالای ۲۵,۲۰ فرانک افزایش بیابد، برای انگلیسی بدهکار فرانسه یا خریدار کالاهای فرانسوی مساعد تر خواهد شد. در هر دو مورد او نیاز به پوند های کمتری برای رسیدن به هدفش دارد. در کشورهای دور دست تر، که تهیه فلزات قیمتی هنگامیکه براتها برای باج و خراجهایی که باید به انگلیس واگذار گردند کم و ناکافی اند آسان نیست، واکنش طبیعی این است که قیمت محصولاتی که معمولاً برای انگلیس بارگیری میشوند بالا برده شود، از آنجائیکه تقاضای بزرگتری برای ارسال آنها به انگلیس بجای بروات بوجود آمده است؛ این اغلب در مورد هند صادق است.

نرخ ارزی نامناسب و یا حتی جریان طلا به خارج میتواند بوقوع بپیوندد وقتی که در انگلیس مازاد پول عظیم، نرخ بهره پائین و قیمت بالایی برای اوراق بهادار حاکم است.

در طول سال ۱۸۴۸ انگلیس میزان عظیمی نقره از هند دریافت کرد، زیرا براتهای خوب نایاب بودند و براتهای متوسط الحال هم بدلیل بحران ۱۸۴۷ و کمبود شدید اعتبار در کسب و کار هند، بسختی قابل پذیرش بودند. همه این نقره ها هنوز نرسیده بودند که راه بسمت قاره پیدا کردند، جاییکه انقلاب باعث احتکار ارزش در همه جا

شده بود. همان نقره در ۱۸۵۰ برای بخش عظیمی راه بازگشت به هند را پیمود زیرا که حالا نرخ ارز این را سودمند کرده بود.

سیستم پولی در اساس کاتولیکی است، سیستم اعتباری اساساً پروتستان. «اسکاتلندی ها متفرد طلا هستند.» موجودیت پولی کالاها بعنوان کاغذ تنها موجودیتی اجتماعی ست. این تنها اعتقاد است که رستگاری می آورد. اعتقاد به ارزش پول به مثابه روح فراگیر کالاها، اعتقاد به شیوه تولید و نظم مقدر شده اش، اعتقاد به عوامل منفرد تولید فقط بعنوان شخصیت یابی سرمایه ای خود ارزش افزا. اما به همان ناچیزی یی که پروتستانیسیم خود را از بنیان کاتولیسیم رها میکند، به همان قلت نیز سیستم اعتباری خود را از اساس سیستم پولی میرهاند.

کمونیستهای انقلابی

www.k-en.com

info@k-en.com